بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات بنیادین علوم انسانی در چهارچوب رسالت‌های مجمع عالی علوم انسانی اسلامی و با حمایت مؤسسه گفتمان پیشرفت منتشر می‌شود.
سال ۱۱ / شماره ۳ / شماره پیاپی ۴۰ / پاییز ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عطاءالله رفیعی آتانی
سردبیر: احمدحسین شریفی
جانشین سردبیر: سید محمدتقی موحد ابطحی
مدیر اجرایی و بازبین نهایی: سید مهدی موسوی
ویراستار: حمیدرضا عرفانی‌فر
صفحه‌آرا و طراح جلد: اعظم یزدلی
اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا: **سعید بهشتی** (استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی. تهران. ایران.)، **سید محمدرضا تقوی** (استاد گروه روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.)، **عطاءالله رفیعی آتانی** (استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران. ایران.)، **احمدحسین شریفی** (استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). قم. ایران.)، **نجف لک‌زایی** (استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **سید حسین میرمعزی** (دانشیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران.)، **حسن آقانظری** (استاد گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)
اعضای مشورتی هیئت تحریریه: **حسین بستان** (دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، **سید احسان رفیعی علوی** (دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **محمدجواد نوروزی** (استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره))، **جاوید اقبال** (استاد دانشگاه اسلامی علیگر. هند.)، **طلال عتریسی** (استاد دانشگاه بیروت. لبنان.)

نشانی دفتر فصلنامه:
تهران: اتوبان ارتش (شرق به غرب)، بعد از متروی شهید محلاتی، پلاک ۷۹ (ساختمان کاسپین)، طبقه اول، واحد ۲، مؤسسه گفتمان پیشرفت
کد پستی: ۱۹۵۵۷۵۳۷۴۷
تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۷۷۳۸۸
قیمت: ۴۰۰/۰۰۰ تومان
نشانی اینترنتی: frh.sccsr.ac.ir **پست الکترونیک:** frh@sccsr.ac.ir

ISSN: 2476-745X
E-ISSN: 2783-1418

فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی به استناد ماده واحده مصوب مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و براساس مصوبه ۵۸۵ مورخ ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ شورای عالی حوزه های علمیه، در جلسه مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۰ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه از شماره ۱۵ به بعد حائز رتبه علمی-پژوهشی شد. رتبه علمی-پژوهشی این فصلنامه با درجه «ب» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۳ تمدید شده است.

- مقالات و مطالب منتشرشده در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
- فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
- نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

فصلنامه علمی - پژوهشی

تحقیقات بنیادین علوم انسانی

بین رشته‌ای

| سال ۱۱ | شماره ۳ | شماره پیاپی ۴۰ | پاییز ۱۴۰۴ |

فهرست مطالب

۱۱ نسبتِ مفروضات متافیزیکی و نظریات علمی در مرحله شکل‌گیری نظریه
امیر حاجی‌زاده

۴۷ الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها در نظام حکمرانی علوی: اصول، مؤلفه‌ها و کارکردها (با تأکید بر نظریه میدان پییر بوردیو)
محمدحسین نژادی، حجت لطفی قراملکی

۸۱ ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی متعارف و چشم‌انداز بازسازی آن در چهارچوب یک فرانظریه
عطاءالله رفیعی آتانی

۱۱۹ گفتمان علوم انسانی و بازساخت خانواده مدرن
مریم مؤمنی، سیدسعید زاهد زاهدانی

۱۵۳ مدل فرایندی تنظیم شناخت براساس منابع اسلامی
محسن اکبری، رحیم ناروئی نصرتی

۱۹۱ بازخوانی مفهوم تربیت اسلامی در پرتو تمایز فرایند و فراورده: نقدی بر تعاریف رایج در گفتمان تربیتی ایران
علی قاسمی، حیدر همتی

The Discourse of Humanities and the Restructuring of the Modern Family

Maryam Momeni*
PhD in Social Issues of Iran, Institute for Philosophy and Lifestyle Studies.
(Corresponding Author)
m.momeni70@gmail.com

Seyed Saeed Zahed Zahedani*
Associate Professor, Faculty of Social Sciences, University of Shiraz, Director of the Research Institute for Transformation in Humanities
zahedani@shirazu.ac.ir

Abstract
The present study aims to analyze the mechanisms through which modern humanities discourse influences the restructuring of the family institution in contemporary Iran. The central research question is how the humanities, as a specialized culture, have transformed the familial lifeworld. The research methodology is qualitative, based on a critical analysis of theoretical documents, utilizing the conceptual framework of the three-dimensional theory of culture to examine the relationship between foundational culture, specialized culture, and public culture. The findings indicate that modern humanities are not merely descriptive tools but constructive agents that, through nine key mechanisms—including idealization, modeling, conceptualization, meaning-making, valorization, identity formation, structuration, consciousness-raising, and the redefinition of the system of needs—have redefined the family from an institution based on sacred covenant and moral obligations to a contractual, individualistic, and functional entity. The results suggest that the Iranian family finds itself in a liminal state, experiencing novel hybrid forms of familial life under the influence of the interplay between modernist discourse and cultural resistances. Ultimately, the study emphasizes the necessity of producing an indigenous humanities capable of recognizing the family within the horizon of human excellence.

Keywords: Modern humanities, family, three-dimensional theory of culture, modernity, specialized culture.

https://orcid.org/0000-0002-2191-0690
https://orcid.org/0000-0002-4694-4416

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸

گفتمان علوم انسانی و بازساخت خانواده مدرن

مریم مؤمنی
دکترای مسائل اجتماعی ایران، اندیشکده مطالعات فلسفه و سبک زندگی، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)
m.momeni70@gmail.com
سیدسعید زاهد زاهدانی
دانشیار دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
zahedani@shirazu.ac.ir

چکیده
مطالعه حاضر با هدف واکاوی مکانیسم‌های تأثیرگذاری گفتمان علوم انسانی مدرن بر بازساخت نهاد خانواده در ایران معاصر صورت پذیرفته است. پرسش کانونی پژوهش آن است که علوم انسانی، به‌عنوان فرهنگ تخصصی، چگونه زیست‌جهان خانوادگی را دگرگون ساخته است. روش‌شناسی پژوهش از نوع کیفی و مبتنی بر تحلیل انتقادی اسناد نظری است که با بهره‌گیری از چهارچوب مفهومی نظریه سه‌وجهی فرهنگ، نسبت میان فرهنگ بنیادی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که علوم انسانی مدرن نه صرفاً ابزاری توصیفی، بلکه عاملی برساخت‌گرا است که ازطریق نُه مکانیسم کلیدی، شامل آرمان‌سازی، الگوسازی، مفهوم‌سازی، معناسازی، ارزش‌سازی، هویت‌سازی، ساختارسازی، آگاهی‌سازی و بازتعریف نظام نیاز، خانواده را از نهادی مبتنی بر میثاق قدسی و تکالیف اخلاقی، به نهادی قراردادی، فردگرا و کارکردی بازتعریف کرده است. نتایج بیانگر آن است که خانواده ایرانی در وضعیت بینابینی قرار داشته و تحت‌تأثیر تعامل میان گفتمان مدرنیستی و مقاومت‌های فرهنگی، صورت‌های ترکیبی تازه‌ای از زیست خانوادگی را تجربه می‌کند. پژوهش درنهایت بر ضرورت تولید علوم انسانی بومی که قادر به بازشناسی خانواده در افق تعالی انسانی باشد، تأکید می‌ورزد.
واژگان کلیدی: علوم انسانی مدرن، خانواده، نظریه سه‌وجهی فرهنگ، مدرنیته، فرهنگ تخصصی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

در تحلیل هندسه تحولات تمدنی ایران معاصر، پرسش از علوم انسانی را نمی‌توان در سطح محدود روش‌شناسی، نظریه‌پردازی دانشگاهی یا کارآمدی توصیفی آن متوقف ساخت. علوم انسانی، به‌ویژه در وضعیت تاریخی جوامعی چون ایران که با مدرنیته از مسیر ترجمه، آموزش رسمی، دولت مدرن، سیاست‌گذاری فرهنگی و الگوهای توسعه مواجه شده‌اند، صرفاً مجموعه‌ای از دانش‌های تخصصی درباره انسان، جامعه، فرهنگ و نهادها نیست؛ بلکه حامل نوعی جهان‌بینی، انسان‌شناسی، نظام ارزش‌گذاری و تصویر خاص از زندگی مطلوب است. ازاین‌منظر، علوم انسانی مدرن نه‌فقط واقعیت اجتماعی را توصیف می‌کند، بلکه در سطحی عمیق‌تر، خود در تولید، بازآرایی و مشروعیت‌بخشی به آن واقعیت دخالت دارد.

به‌بیان‌دیگر، علوم انسانی مدرن در ایران، تنها ابزار فهم جامعه نبوده است؛ بلکه به‌منزله یک نیروی تمدنی و معرفتی عمل کرده که افق‌های فهم انسان ایرانی از خود، خانواده، دین، سنت، تاریخ، پیشرفت، سعادت، عدالت، آزادی و حتی عشق را دگرگون ساخته است. این علوم، در مقام فرهنگ تخصصی، ابتدا در دانشگاه، نظام آموزشی، دستگاه بوروکراتیک، زبان روشنفکری، ادبیات توسعه، نظام مشاوره‌ای، رسانه و سیاست‌گذاری اجتماعی صورت‌بندی شده‌اند و سپس، ازطریق فرایندی تدریجی، به درون فرهنگ عمومی و زیست‌جهان روزمره نفوذ کرده‌اند. بنابراین، مسئله این است که این علوم، با اتکا به چه مبانی فلسفی و جهان‌بینانه‌ای، توانسته‌اند الگوی فهم خانواده را دگرگون سازند. خانواده، دین، سنت، اخلاق، جنسیت، فرزندآوری، تربیت، ازدواج، طلاق و حتی مفهوم خوشبختی درون چنین پارادایمی از نو معنا می‌شوند. ازاین‌منظر، علوم انسانی مدرن در ایران را باید بخشی از فرایند گسترده‌تر مدرن‌شدن آگاهی دانست؛ فرایندی که در آن، پیش‌از آنکه ساختارهای اجتماعی تغییر کنند، مفاهیم بنیادین تفسیرکننده آن ساختارها دگرگون می‌شوند.

در اینجا باید به نکته‌ای مهم توجه کرد کـه علـوم انسـانی مـدرن نـه لزومـاً ازطریـق اجبـار مستقیم، بلکه غالباً از مسیر طبیعی‌سازی و بدیهی‌سازی مفاهیم خود عمـل می‌کنـد. یعنـی مفاهیمی که در یک بستر تاریخی و فلسفی خاص پدید آمده‌انـد، به‌تـدریج چنـان در زبـان عمومی جا می‌گیرند که گویی اموری طبیعی، جهانی و بی‌طرفند. این همان نقطـه‌ای اسـت که علوم انسانی از سطح توصیف عبور کرده و به سطح هنجارسازی وارد می‌شود.

حسینی‌الهاشمی (۱۳۷۵) با تأکید بر نسبت آگاهی و سـاختار، بـر ایـن نکتـه انگشـت می‌گذارد که این تحول نهادی، ناشی از یک فرآیند آگاهانه است که در آن معناسـازی بـرای کنشگر، به بازآرایی ساختار خانواده می‌انجامد؛ به‌گونه‌ای که خانواده به‌تدریج از یک واحـد بنیادین مبتنی بر سنت، به نهادی تحت انقیاد منطق مدرن تبـدیل می‌شـود. بـر همـین مبنـا، خانواده پیش‌از آنکه در سطح عینی دچار تغییراتـی همچـون کـاهش بُعـد خـانوار، افـزایش طلاق، کاهش باروری، تأخیر در ازدواج، تغییر نقش‌های جنسـیتی یـا تضـعیف پیونـدهای خویشاوندی شود، در سطح آگاهی و معنا دچار جابه‌جایی شده است. انسان جدید، پیش‌از آن‌که سبک زندگی خود را تغییر دهد، واژگان، معیارها و افق‌هـای داوری خـود را تغییـر داده است.

به‌همین‌دلیل، مطالعه تحولات خانواده بدون توجه به مبانی فلسفی علوم انسانی مـدرن، مطالعه‌ای ناقص خواهد بود. بسیاری از پژوهش‌های موجود در حوزه خانواده، به‌درستی بـه توصیف تغییرات جمعیتی، اقتصادی، حقوقی، جنسیتی و رفتاری پرداخته‌اند؛ اما اغلـب در سطح پدیدارها باقی مانده‌اند و کمتر پرسیده‌اند که ایـن تحـولات در بطـن کـدام دگرگـونی معرفتی و جهان‌بینانه رخ داده‌اند. در این چهارچوب، مسئله پژوهش حاضر نه‌صرفاً تحولات خانواده در ایران معاصر، بلکه سازوکار پارادایمیک نفوذ علوم انسانی مدرن در زیست‌جهان خانوادگی ایرانی است.

چراکه مواجهه ایران با مدرنیته در حوزه خانواده، مواجهه دو افق معنایی است. افق سنتی-دینی که خانواده را نهادی قدسی، غایتمند و مبتنی بر تکلیف، پیوند و تعالی می‌فهمد و افق مدرن که آن را نهادی انسانی، قراردادی و مبتنی بر فردیت، حق، رضایت و کارکرد اجتماعی تعریف می‌کند.

ازاین‌رو، مسئله خانواده در ایران صرفاً پیامد تغییرات اجتماعی و اقتصادی نیست، بلکه صحنه هم‌زیستی و تنش میان دو منطق معناشناختی متفاوت درباره انسان، سنت، اخلاق و کیفیت زندگی است. دراین‌میان، گفتمان توسعه و ترقی نقشی مرکزی دارد. جهان‌بینی مدرن، تاریخ را غالباً خطی، پیش‌رونده و قابل برنامه‌ریزی می‌فهمد. جوامع در این افق، براساس شاخص‌های توسعه‌یافتگی، عقلانی‌شدن، فردی‌شدن، سکولارشدن، تفکیک نهادی و رفاه ارزیابی می‌شوند. بدین‌سان، علم انسانی مدرن نه فقط تغییرات را ثبت می‌کند، بلکه برای آن‌ها زبان ارزش‌گذارانه و جهت تاریخی فراهم می‌سازد.

کریستوفر لش[1] (۱۳۸۰) در نقد فرهنگ مدرن نشان می‌دهد که نهاد خانواده در جهان جدید، تحت فشار نیروهایی قرار می‌گیرد که از بیرون خانواده به آن تحمیل می‌شوند؛ ازجمله بازار، دولت، نظام تخصصی، روان‌شناسی عامه‌پسند، آموزش رسمی و فرهنگ مصرفی. در چنین وضعیتی، خانواده به‌تدریج بخشی از استقلال معنایی و اخلاقی خود را از دست می‌دهد و برای فهم و حل مسائل خود به متخصصان بیرونی وابسته می‌شود. این وابستگی، صرفاً فنی نیست؛ بلکه معرفتی است. خانواده برای فهم بحران‌های خود، زبان روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد و مشاوره را وام می‌گیرد و به‌تدریج خود را از خلال همان زبان‌ها می‌فهمد.

1. Christopher Lash.

شوماخر[1] (۱۳۸۸) نیز در نقد جهان‌بینی علمی و اقتصادی مدرن، به این نکته توجه می‌دهد که علم جدید، هنگامی که از حکمت و غایت جدا شود، می‌تواند انسان را به موجودی مصرف‌کننده، تولیدکننده، نیازمند و قابل مدیریت تقلیل دهد. ازاین‌منظر، بسیاری از نیازهایی که انسان مدرن آن‌ها را طبیعی و بدیهی می‌پندارد، درواقع محصول نظام‌های معرفتی، اقتصادی و فرهنگی مدرن‌اند. این نکته درباره خانواده نیز صادق است. نیاز به رفاه خاص، سبک خاص مسکن، الگوی خاص مصرف، استاندارد خاص تربیت فرزند، معیار خاص موفقیت تحصیلی، تصور خاص از زندگی مشترک و حتی انتظارات عاطفی از همسر، همگی درون یک نظم پارادایمیک ساخته و بازتولید می‌شوند. بنابراین، خانواده مدرن نه‌فقط در رفتار، بلکه در سطح نیاز، آرزو، اضطراب و انتظار نیز بازسازی می‌شود.

ازسوی‌دیگر، تحلیل‌های فوکو،[2] به‌ویژه آن‌گونه که در خوانش درفیوز و رابینو[3] (1983) از نسبت دانش و قدرت مطرح شده، نشان می‌دهد که علوم انسانی صرفاً دانش‌هایی بی‌طرف درباره انسان نیستند، بلکه در تولید سوژه مدرن نقش دارند. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، پزشکی، جرم‌شناسی، آموزش و جمعیت‌شناسی، هریک به‌نحوی انسان را موضوع مشاهده، طبقه‌بندی، اصلاح، درمان، کنترل و بهینه‌سازی قرار می‌دهند. در این چهارچوب، خانواده نیز به میدانی برای اعمال دانش تخصصی تبدیل می‌شود: خانواده سالم، خانواده ناکارآمد، والد مقتدر، والد سهل‌گیر، کودک آسیب‌دیده، نوجوان پرخطر، رابطه سمی، ازدواج موفق، طلاق توافقی و مانند آن، همگی مفاهیمی‌اند که خانواده را در شبکه‌ای از دانش، قدرت، هنجار و مداخله قرار می‌دهند. این مفاهیم در ظاهر توصیفی‌اند، اما در عمل، الگوهای

1. Schumacher.
2. Foucault.
3. Darfious and Rabinow.

خاصی از زیست خانوادگی را مطلوب و الگوهای دیگری را مسئله‌دار معرفی می‌کنند. به تعبیر دقیق‌تر، پژوهش می‌کوشد توضیح دهد که چگونه علوم انسانی مدرن، به‌عنوان فرهنگ تخصصی، با تکیه بر مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی خاص خود، توانسته است معیارهای فهم و ارزیابی خانواده را تغییر دهد و ازطریق رسوب در فرهنگ عمومی، نهاد خانواده را از میثاقی قدسی، اخلاقی و معنابخش، به نهادی قراردادی، کارکردی، حقوقی، روان‌شناختی و توسعه‌محور بازتعریف کند.

بدین‌ترتیب، خانواده را می‌توان یکی از حساس‌ترین میدان‌های ظهور نزاع پارادایمی در ایران معاصر دانست؛ زیرا خانواده نزدیک‌ترین نهاد به تجربه زیسته انسان است و تغییر در آن، مستقیماً در بدن، عاطفه، اخلاق، دین‌داری، جنسیت، نسل، اقتصاد و هویت افراد آشکار می‌شود. تعارض میان نقش‌های سنتی و مدرن، بحران معنا در ازدواج، گسست نسلی، تغییر اقتدار والدین، افزایش انتظارات عاطفی، کاهش تحمل‌پذیری نسبت به تعهدات بلندمدت، بازتعریف مادری و پدری، کاهش باروری و حقوقی‌شدن روابط خانوادگی، همگی نشانه‌هایی از رسوب یک پارادایم جدید در زیست‌جهان خانواده‌اند. بنابراین، پرسش نهایی این پژوهش را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد که چگونه جهان‌بینی مدرن مستقر در علوم انسانی، از سطح فرهنگ تخصصی به سطح فرهنگ عمومی منتقل شده و ازطریق دگرگون‌سازی مفاهیم بنیادین، نهاد خانواده ایرانی را بازتعریف کرده است؟

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر ازحیث رویکرد، کیفی و ازحیث روش، اسنادی-تحلیلی با رویکرد تحلیل انتقادی است. داده‌های پژوهش ازطریق مطالعه و بررسی متون نظری، آثار جامعه‌شناسی خانواده، فلسفه علوم انسانی و منابع مرتبط با مدرنیته و تحولات فرهنگی گردآوری شده‌اند.

در این پژوهش تلاش شده است نسبت میان مفاهیم علوم انسانی مدرن، ساخت قدرت معرفتی، و بازتاب آن در فرهنگ عمومی و نهاد خانواده تبیین شود.

جامعه اسنادی پژوهش شامل سه دسته منابع است:

۱. آثار نظری مرتبط با جامعه‌شناسی معرفت، مدرنیته و فلسفه علوم انسانی؛

۲. پژوهش‌های مرتبط با تحولات خانواده در ایران؛

۳. متون تحلیلی مرتبط با فرهنگ، توسعه و علوم انسانی مدرن.

انتخاب منابع به‌صورت هدفمند و براساس میزان ارتباط آن‌ها با مسئله پژوهش، اثرگذاری نظری، و قابلیت تبیین تحولات فرهنگی خانواده در ایران انجام گرفته است. در مرحله تحلیل، ابتدا مفاهیم کلیدی مرتبط با بازساخت خانواده در گفتمان علوم انسانی مدرن استخراج گردید و سپس با اتکا به چهارچوب نظری سه‌وجهی فرهنگ (زاهد زاهدانی، ۱۳۹۲)، نسبت میان فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی مورد تحلیل قرار گرفت. در ادامه، سازوکارهای اثرگذاری علوم انسانی مدرن با رویکردی انتقادی بررسی شد تا نحوه بازتولید نظم فرهنگی مدرن در نهاد خانواده تبیین گردد. رویکرد انتقادی پژوهش ناظر بر این پیش‌فرض است که علوم انسانی صرفاً بازتاب‌دهنده واقعیت اجتماعی نیست، بلکه در بسیاری موارد در مقام تولیدکننده معنا، هنجار و نظم اجتماعی عمل می‌کند و ازطریق نهادهای علمی، آموزشی و سیاست‌گذاری فرهنگی در بازتعریف زیست‌جهان خانوادگی مشارکت دارد.

۳. مطالعات خانواده در ایران: روندها، رویکردها و تفسیرها

مطالعات الگوی خانواده در ایران از دهه ۱۳۳۷ با تکیه بر روش‌های آماری و توسط پژوهشگران حوزه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و جمعیت‌شناسی آغاز شد (جمشیدی‌ها

و همکـاران، ۱۳۹۲، ص ۱۸۴). ایـن مطالعـات ابتـدا تحت‌تـأثیر رویکـرد کـارکردگرایی سـاختاری قـرار داشـت، امـا در دهـه‌های اخیـر، مطالعـات جنسـیتی و فرهنگـی جایگـاه برجسته‌ای یافته‌اند. مرور ادبیات موجود نشان می‌دهد پژوهش‌های خانواده در چنـد جهـت اصلی متمرکز بوده‌اند:

الف) مطالعات کارکردگرا: ساختار و نقش‌های خانواده

این دسته از پژوهش‌ها بر کارکردهای کلیدی خانواده ماننـد تنظـیم رفتـار جنسـی، تولیـد نسـل و حمایت عاطفی-مالی تأکیـد دارنـد. بـرای نمونـه، فروغیـان (۱۳۵۳) و لاجـوردی (۱۳۷۶) بـه تحلیل نقش خانواده در جامعه‌پذیری پرداخته‌اند، درحالی‌که آزاد ارمکـی و شـکوری (۱۳۸۱) و آزاد ارمکی و همکاران (۱۳۸۱) بر تحولات ساختاری خـانواده در دوران گـذار تمرکـز کرده‌انـد. مطالعـاتی ماننـد شـکربیگی (۱۳۹۰)، احمـدی و همکـارن (۱۳۹۱) و جوکـار (۱۳۹۱) نیـز مؤلفه‌هایی چون تقسیم کار جنسیتی و روابط قدرت درون خانواده را بررسی کرده‌اند.

ب) مطالعات آسیب‌شناختی: چالش‌ها و تنش‌ها

این پژوهش‌ها با نگاهی انتقادی، مسـائلی ماننـد خشـونت خـانگی، تضـعیف هنجارهـای خانوادگی و تغییر جایگاه زنان و کودکان را تحلیل کرده‌اند. فتاحی مفرح (۱۳۷۹) به بررسی خشونت علیه زنـان پرداختـه اسـت، درحالی‌کـه جلایی‌پـور (۱۳۸۵) و صـادقی فسـایی و عرفان‌منش (۱۳۹۲) تأثیر جهانی‌شدن بـر سـرمایه اجتمـاعی خـانواده را مطالعـه کرده‌انـد. پژوهش‌هایی مانند شالباف (۱۳۸۰)، خانعلی‌زاده بنا (۱۳۸۹) نیز نشان می‌دهند که پذیرش فرهنگ جهانی در کلانشهرها، به کاهش انسجام درونی خانواده انجامیده است.

خلأ پژوهشی و نوآوری تحقیق حاضر

با وجود حجم گسترده مطالعات، کمتر پژوهشی به مکانیسم‌های اثرگذاری مدرنیتـه بـر خـانواده پرداخته است. پرسش کلیدی این تحقیق آن است که فرهنـگ تخصصـی علـوم انسـانی چگونـه

به‌عنوان تسهیل‌گر، تحولات خانواده ایرانی را رقم زده است. این پژوهش بـا تمرکـز بـر مفـاهیمی مانند مفهوم‌سازی، معناسازی و ساختارسازی، در پی پُرکردن این خلأ نظری است.

۴. نظریه سه‌وجهی فرهنگ: چهارچوب مفهومی

نظریه سه‌وجهی فرهنگ دکتر زاهـد زاهـدانی (۱۳۹۲)، به‌مثابـه چهـارچوبی تبیینـی عمـل می‌کند که می‌تواند رابطه میان علوم انسانی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی را توضـیح دهد. در این تلقی، فرهنگ از سه سطح یا ساحت مرتبط تشکیل می‌شود: فرهنـگ بنیـادی، فرهنگ تخصصی، و فرهنگ عمومی. هریک از این سطوح، هم استقلال نسبی دارند و هـم ازطریق سازوکارهای پیچیده انتقال معنا بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

فرهنگ بنیادی: بستر معنا و جهت‌گیری ارزش‌ها

در پایین‌ترین و درعین‌حال بنیادی‌ترین سطح، فرهنگ بنیادی قرار دارد؛ یعنی مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، اخلاقیات و اعتقادات که چهارچوب ادراک و کـنش اجتمـاعی را سـامان می‌دهد. این سـطح، صـرفاً مجموعـه‌ای از گزاره‌هـای انتزاعـی نیسـت، بلکـه منبـع اصـلی مشروعیت‌بخشی به هنجارها، نهادها و سبک‌های زیست جمعی است. در این چهارچوب، خانواده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، پیش‌از آنکه یک سـاختار حقـوقی یـا زیستی باشد، بر شالوده‌ای ارزشی استوار است؛ شالوده‌ای که نوع رابطه والـدین، فرزنـدان، جنسیت، اقتدار، وفاداری و مسئولیت را تعریف می‌کند. بنابراین، هرگونـه تغییـر در فرهنـگ بنیادی، مستقیماً ظرفیت بازتعریف نهاد خانواده را در خود دارد.

فرهنگ تخصصی: تولید معنا در سطح نخبگانی و نهادی

وجه دوم نظریه، فرهنگ تخصصی است؛ سطحی کـه در آن، دانش‌هـای تخصصـی، علـوم دانشگاهی، نظریه‌ها، مفاهیم و گفتمان‌های نخبگانی تولید می‌شوند. در منطق ایـن نظریـه، علوم انسانی دقیقاً در این سطح عمل می‌کنند. یعنی علوم انسانی صرفاً ابزاری برای توصیف

جامعه نیستند، بلکه خود به تولیدکننده معنا و سازنده افق‌های جدید فهم تبدیل می‌شوند. به‌بیان‌دیگر، علوم انسانی مدرن ازطریق مفهوم‌سازی، معناسازی، الگودهی و آرمان‌سازی، صورت‌بندی تازه‌ای از انسان و جامعه ارائه می‌کنند که به‌تدریج به سطح عمومی جامعه سرریز می‌شود.

در این سطح، مسئله اصلی آن است که چگونه مفاهیمی مانند فردگرایی، برابری جنسیتی، انتخاب‌محوری، بازاندیشی در روابط، و خودمختاری فردی از دل نظریه‌های تخصصی بیرون آمده و به زبان هنجاری جامعه تبدیل می‌شوند. از منظر نظریه سه‌وجهی فرهنگ، این انتقال، امری اتفاقی یا حاشیه‌ای نیست؛ بلکه جزء سازوکار درونی فرهنگ است. فرهنگ تخصصی هم‌زمان از فرهنگ بنیادی تغذیه می‌کند و درعین‌حال می‌تواند آن را دچار بازتعریف کند.

فرهنگ عمومی: صورت زیسته و عینی فرهنگ

وجه سوم، فرهنگ عمومی است؛ یعنی سطحی که در آن، ارزش‌ها و مفاهیم، در رفتار روزمره، سبک زندگی، عادات، انتظارات و روابط اجتماعی متجلی می‌شوند. فرهنگ عمومی، به‌نوعی میدان بروز عینی آن چیزی است که در دو سطح پیشین تولید یا تثبیت شده است. اگر فرهنگ بنیادی، جهت‌گیری ارزشی را تعیین می‌کند و فرهنگ تخصصی، صورت‌بندی معرفتی آن را می‌سازد، فرهنگ عمومی محل تحقق و آزمون این معانی در زندگی روزمره است.

در این سطح، خانواده به‌عنوان یک نهاد زیسته، حساس‌ترین محل بازتاب تغییرات فرهنگی است. وقتی مفاهیم تخصصی مدرن وارد فرهنگ عمومی می‌شوند، الگوهای ازدواج، فرزندآوری، اقتدار والدین، مرزهای فردی، روابط عاطفی و نقش‌های جنسیتی به‌تدریج دگرگون می‌گردند. ازاین‌منظر، خانواده نه‌فقط قربانی تغییرات فرهنگی، بلکه صحنه‌ای است که در آن، تحول در سه‌وجه فرهنگ به‌صورت ملموس آشکار می‌شود. برپایه

نظریه سه‌وجهی فرهنگ، مقاله حاضر بر این فرض استوار است که تحول نهـاد خـانواده در ایران، تنها نتیجه فشارهای بیرونی یـا تغییـرات سـاختاری نیسـت؛ بلکـه حاصـل تغییـر در صورت‌بندی فرهنگی جامعه است. علوم انسانی مدرن در مقام فرهنگ تخصصی، با تولیـد مفاهیم جدید درباره انسان و جامعه، می‌تواند فرهنگ بنیـادی را بـازخوانی کـرده و ازطریـق فرهنگ عمومی، الگوهای تازه‌ای از خانواده را تثبیت کند.

۵. مکانیسم‌های تأثیرگذاری فرهنگ تخصصی (علوم انسانی) بر فرهنگ عمومی

علوم انسانی به‌عنوان فرهنگ تخصصی، صرفاً ناظر بر تحولات اجتماعی نیسـت، بلکـه در مقام عاملیت معناساز، در حال بازطراحی مستمر بنیادهای زیست انسانی است. این دانـش ازطریق نه لایه مکانیسم کلیدی، نظم کهن را می‌گسلد و نظمـی مـدرن را در ذهـن و عمـل کنشگران برساخت می‌کند. این مکانیسم‌ها، درواقع حلقه‌های واسط میان دانش تخصصـی و زندگی روزمره‌اند و بدون فهم آنها، پیوند علوم انسانی و تحول نهـاد خـانواده بـه‌طورکامل قابل‌تبیین نخواهد بود.

مکانیسم آرمان‌سازی[1]

علوم انسانی با خلق اتوپیاها و اسـطوره‌های مـدرن، جهـت‌گیری حرکتـی جامعـه را تعیـین می‌کند. این آرمان‌سازی دو کارکرد متضاد دارد:

- بازتولید نوستالژی: با ساخت روایتـی آرمـانی از گذشـته، بـرای ناکامی‌هـای حـال، پناهگاهی نمادین می‌سازد.
- تغییر غایت‌شناختی: مثلاً بـا ترسـیم جامعـهٔ بی‌طبقـه، دموکراتیـک یـا توسـعه‌یافته،

1. Idealization.

تضادهای موجود را در ذهن کنشگر حل‌ناشدنی جلوه می‌دهد و او را برای گذار اجباری از سنت به مدرنیته اقناع می‌کند. این فرآیند، دیگری (مخالفان یا سنت‌گرایان) را از دایرهٔ شمول اجتماعی خارج می‌سازد.

در سطح خانواده، آرمان‌سازی خود را در الگوهای خانواده موفق، زندگی مطلوب و فرزندپروری علمی نشان می‌دهد که مداوما ازطریق رسانه‌ها، نظام آموزشی و ادبیات مشاوره‌ای بازتولید می‌شوند و خانواده‌های سنتی را در موضع دفاعی قرار می‌دهند.

مکانیسم الگوسازی[1]

علوم انسانی با تعریف نوع‌های ایدئال، مرزهای به‌هنجاری و نابه‌هنجاری را ترسیم می‌کند. زمانی که این علوم، شاخص‌هایی برای خانواده متعادل یا مدیر کارآمد ارائه می‌دهند، عملاً در حال تدوین دستورالعمل‌هایی برای نظارت اجتماعی هستند. این الگوها از اتاق‌های مشاوره تا رسانه‌های جمعی نفوذ کرده و با نرمال‌سازی رفتارهای جدید (مانند کوچک‌سازی خانواده)، رفتارهای سنتی را آسیب‌شناسانه یا ناکارآمد جلوه می‌دهند (صف‌آرا و سلم‌آبادی، ۱۳۹۸).

این فرآیند الگوسازی، به‌ویژه در ایران، در قالب توصیه‌های عمومی درباره فرزند کم، کیفیت بهتر یا استقلال عاطفی و مالی اعضای خانواده ظاهر شده و در طی دو دهه اخیر، بر سیاست‌های جمعیتی و الگوهای ازدواج اثر گذاشته است.

مکانیسم مفهوم‌سازی[2]

مدرنیته با نظام مفهومی سه‌لایه‌ای (پایه، راهبردی، کاربردی) عمل می‌کند. علوم انسانی با تولید مفاهیم پایه (مانند نسبیت‌گرایی مادی)، جهت‌گیری کلان (مانند فردگرایی) را تعیین و

1. Modeling.
2. Conceptualization.

در نهایت شاخص‌های کاربردی (مانند قوانین حقوقی جدید) را بر جامعه تحمیل می‌کند. این نظام مفهومی با جایگزینی عقلانیت ابزاری به‌جای معناهای قدسی، عواطف و اخلاق را به منابعی قابل استثمار برای پیشبرد توسعه تبدیل می‌کند (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۷۵).

در حوزه خانواده، مفهوم‌سازی جدید حول محورهایی چون حقوق فردی، برابری جنسیتی و رضایت در روابط باعث شده است که تعهدات سنتی و تکالیف معنوی، در برابر مطالبات فردی و حقوقی به حاشیه رانده شوند و به‌تدریج خانواده از یک میثاق قدسی به یک قرارداد اجتماعی قابل فسخ تبدیل گردد.

مکانیسم آگاهی‌سازی[1]

مدرنیته اساساً یک نوع خاص از آگاهی است. علوم انسانی با بازتعریف مداوم انسان، جهان و سعادت، زبان روزمره را دگرگون می‌کند. نفوذ اصطلاحات جدید در زبان فارسی، نشانهٔ تغییر جهان‌بینی است. علوم انسانی در اینجا نقش رتوریک غالب را ایفا می‌کند که آنچه را که پیش‌تر خرافه بود، واقعیت می‌سازد و آنچه را حقیقت بود، به حاشیه می‌راند (Dreyfus & Rabinow, 1983).

اصطلاحاتی مانند روابط سالم، مرزهای شخصی، خشونت روانی، وابستگی ناسالم و... نمونه‌هایی از ورود واژگان علوم انسانی به زبان روزمره‌اند که شیوه فهم و قضاوت مردم درباره روابط خانوادگی را دگرگون کرده‌اند.

مکانیسم معناسازی[2]

بحران معنا در جهان مدرن، محصول مستقیم تقلیل‌گرایی علوم انسانی است. این علوم با

1. Consciousness Raising.
2. Meaning Making.

اصرار بر روش‌شناسی پوزیتیویستی (تجربی) و تقلیل انسان بـه ابعـاد مـادی، بـرای حیـات انسانی معنای متعالی باقی نمی‌گذارند. پست‌مدرنیسم نیز با پناه بردن به بازی‌هـای زبـانی، تنها این خلاء معنایی را به بازی پارادایم‌ها تقلیل می‌دهد و در نهایت علوم انسانی را از مقام هدایت‌گری به تبیین‌گری خنثی تنزل می‌دهد.

در نتیجه، خانواده به‌جای آنکه کانون تجربه معنای قدسی، فداکاری و همبستگی باشد، به واحدی برای تأمین رفاه، کاهش اضطراب و بهینه‌سازی سرمایه عاطفی تنزل پیدا می‌کند و روابط خانوادگی در افق معنایی جدیدی تعریف می‌شوند.

مکانیسم ارزش‌سازی[1]

علوم انسانی با ایدئولوژیک‌سازی از ارزش‌های خاص غربی (مانند توسعه و آزادی لیبرال)، آن‌ها را به‌عنوان حقایق جهانی و اخلاق علمی بـه خـورد جوامـع می‌دهـد. در ایـن فرآینـد، ارزش‌های غیرغربی (مثل همبستگی جمعی یا حکمت زیست‌محیطی) به‌عنوان غیرعلمـی یا عقب‌مانده طرد می‌شوند. این مکانیسم با پوشش حقیقت‌گویی علمی، مقاومت اخلاقـی جامعه را در برابر تغییرات هنجاری درهم می‌شکند.

در سطح خانواده، ارزش‌هایی ماننـد موفقیـت فـردی، اسـتقلال اقتصـادی زن و مـرد و به‌روزبودن سبک زندگی به شاخص‌های ارزش‌گـذاری روابـط خـانوادگی تبـدیل شـده‌اند و ارزش‌هایی چون قناعـت، ایثـار، صـبر و وفـاداری بـه‌عنوان سازگارشـدن بـا عقب‌مانـدگی بازخوانی می‌شوند.

مکانیسم ساختارسازی [2]

این مکانیسم ارکان اصلی تمدن را بازآرایی می‌کند. علوم انسانی ازطریق تعریف نقش‌ها (در

1. Valuation.
2. Structuralization.

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی) و ایجاد ساختارهای رابطه‌ای (شبکه‌های تبادل)، انسان‌ها را در جایگاه‌های جدید قدرت و ثروت قرار می‌دهد. مطابق با دیدگاه گیدنز، در معرفت بازاندیشانه، انسان‌ها دربارهٔ تفکرات خود نسبت به کنش‌ها می‌اندیشند؛ علوم انسانی با همین لایهٔ بازاندیشانه، قواعد بازی را به‌گونه‌ای بازنویسی می‌کند که فرد ناگزیر از پذیرش آن ساختار جدید باشد (لوپز و اسکات، ۱۳۹۱؛ مقدس و قدرتی، ۱۳۸۳).

در نهاد خانواده، ساختار قدرت میان زوجین، والدین و فرزندان، تحت‌تأثیر این بازساخت نقش‌ها دگرگون شده و الگوهای جدیدی از خانواده دوشغله، خانواده تک‌سرپرست و شبکه‌های خانوادگی گسترده اما کم‌متعهد شکل گرفته است.

مکانیسم هویت‌سازی[1]

علوم انسانی با روایت‌های تک‌بعدی از تاریخ و تمدن، هویت جمعی را در سلسله‌مراتبی از فرهنگ برتر و فروتر تعریف می‌کند. این هویت‌سازی، یا با تحمیل هویت‌های یکسان‌ساز، تنوع‌های فرهنگی را سرکوب می‌کند و یا با رویکردهای پست‌مدرن، فرد را دچار چندپارگی هویتی کرده و حس تعلق اجتماعی را به انزوای فردی بدل می‌سازد.

در ایران، برخورد میان هویت دینی–سنتی و هویت مدرن فردگرا، خانواده را به میدان تنش هویتی تبدیل کرده است؛ جایی که نسل‌های مختلف، الگوهای متعارضی از زندگی خوب را نمایندگی می‌کنند و علوم انسانی مدرن، اغلب در سوی تقویت هویت فردی و تضعیف هویت خانوادگی قرار می‌گیرد.

مکانیسم نظام نیاز و مصرف[2]

تکامل علوم انسانی، در خدمت نیازهای جامعهٔ مادی است. این علوم چرخه تولید برای

1. Identity Formation.
2. System of Needs & Consumption.

مصرف و مصرف برای تولید را تئوریزه می‌کنند. تبلیغات و بمباران اطلاعـاتی ناشـی از ایـن چرخه، چنان ضرورت عملی ایجاد می‌کند که تخلف از آن ممکـن نیسـت. همـان‌طور کـه داوری اردکانی (۱۴۰۱) اشاره می‌کند، تقدیر بشر مدرن به تکنیک گره خورده و نیازهای ما را نه فطرت، بلکه نظام تکنیک تعیین می‌کند.

خانواده مدرن در ایران، به‌طور روزافزون در مدار مصرف نمادین و رقابت سبک زنـدگی قرار گرفته است؛ از مسکن و خودرو تا آموزش فرزندان و تفریحات، همه در قالب نیازهـای مدرن بازتعریف شده‌اند و علوم انسانی بـا مفصـل‌بندی ایـن نیازهـا، خـانواده را در چرخـه مصرف برای هویت گرفتار کرده است.

دانش عامه و دانش تخصصی

توجه به این نکته ضروری است که تبیین تأثیر فرهنگ تخصصی بر فرهنگ عمـومی، بـدون در نظر گرفتن دانش عامه ناقص است. فرهنگ عمومی جامعه، یـک دریافت‌کننـدهٔ منفعـل نیست؛ بلکه ازطریق تعامل دیالکتیکی، مفاهیم تخصصـی را پـردازش، بازتفسـیر و گـاه بـا مقاومت ذاتی خود پالایش می‌کند. دانش عامه، پراگماتیستی (عمـل‌گرا) اسـت و علـی‌رغم میل مهندسان اجتماعی برای یک‌دست‌سازی جامعه، همواره فضاهایی برای گریز و بازتولید معناهای سنتی در میان مردم باقی می‌ماند. این بدان معناست که تغییرات فرهنگی، نـه یـک مهندسی یک‌جانبه، بلکه محصول تعارض و ترکیب دائم میان نظریه‌های انتزاعی نخبگـان و کنش‌های روزمرهٔ مردم است. در ایران، این دیالکتیک در سـطح خـانواده بـه‌خوبی مشـهود است؛ ازیک‌سو، الگوهای آموزشی و رسانه‌ای سعی در تحمیل مدل خانواده مدرن دارند، و ازسوی‌دیگر، شبکه‌های خویشاوندی، آیین‌های دینی، و سرمایه اجتماعی محلـی، در برابـر این تحولات مقاومت کرده و صورت‌های ترکیبی تازه‌ای از خانواده را برمی‌سازند.

علوم انسانی به‌مثابه فرهنگ تخصصـی، نه‌صـرفاً نـاظر بـر تحـولات اجتمـاعی، بلکـه در

جایگاه عاملی معناساز و صورت‌بخش، در بازطراحی مستمر نهادهای اجتماعی، به‌ویژه خانواده، ایفای نقش می‌کند. تأثیر این حوزه دانشی بر فرهنگ عمومی و به‌تبع آن بر نظام نهادی خانواده، از خلال مجموعه‌ای از مکانیسم‌های به‌هم‌پیوسته قابل‌تبیین است؛ مکانیسم‌هایی که از سطح آرمان‌سازی و الگوسازی آغاز می‌شوند و تا مفهوم‌سازی، آگاهی‌سازی، معناسازی، ارزش‌سازی، ساختارسازی، هویت‌سازی و بازتعریف نظام نیاز و مصرف امتداد می‌یابند. در این فرآیند، علوم انسانی ابتدا با ترسیم الگوهای مطلوب از زندگی، خانواده موفق، فرزندپروری علمی و روابط بهنجار، افق انتظارات اجتماعی را بازتعریف می‌کند؛ سپس با تولید و ترویج مفاهیمی همچون حقوق فردی، رضایت، استقلال، برابری جنسیتی، مرزهای شخصی و کیفیت زندگی، زبان ادراک و داوری درباره روابط خانوادگی را دگرگون می‌سازد. بدین‌ترتیب، خانواده دیگر صرفاً در چهارچوب سنت‌های قدسی، تکالیف اخلاقی و پیوندهای جمع‌گرایانه فهم نمی‌شود، بلکه بیش از پیش در قالب نهادی بازاندیشانه، قراردادی و مبتنی بر مذاکره و انتخاب فردی بازتعریف می‌گردد.

برآیند این مکانیسم‌ها آن است که علوم انسانی مدرن، ضمن جابه‌جایی تدریجی سلسله‌مراتب ارزش‌ها و هنجارها، در ساختار قدرت، نقش‌ها و هویت‌های درون خانواده نیز مداخله می‌کند و الگوهای تازه‌ای از مناسبات خانوادگی را پدید می‌آورد. در این چهارچوب، ارزش‌هایی نظیر استقلال فردی، موفقیت شخصی، رضایت عاطفی و به‌روزبودن سبک زندگی برجسته می‌شوند و درمقابل، مفاهیمی چون ایثار، وفاداری، قناعت، صبر و تعهد قدسی به حاشیه رانده می‌شوند. هم‌زمان، بازتعریف نقش زن و مرد، والدین و فرزندان و نیز گسترش منطق مصرف و رقابت سبک زندگی، خانواده را از یک نهاد هویت‌بخش، همبسته و تکلیف‌محور به نهادی فردگرا، انعطاف‌پذیر و مصرف‌پذیر سوق می‌دهد. ازاین‌منظر، نسبت علوم انسانی و خانواده را باید نه در سطح تأثیرات موردی و

پراکنده، بلکه در سطح یک منظومه فرهنگی-معرفتی فهم کرد که ازطریق آن، معنـا، ارزش، هویت، ساختار و شیوه زیست خانوادگی به‌صورت هم‌زمان بازسازی می‌شوند.

۶. پیامدها و بازتاب‌های نفوذ علوم انسانی مدرن (فرهنگ تخصصی) در فرهنگ عمومی

نفوذ علوم انسانی مدرن در لایه‌های زیرین فرهنگ عمومی، تنها به تغییر در مفاهیم محدود نمانده، بلکه منجر به دگرگونی در منطق زیست و نظم نهادی شده اسـت. بازتاب‌هـای ایـن فرآیند را می‌توان در محورهای کلیدی زیر تحلیل نمود:

عقلانیت ابزاری و تقلیل‌گرایی در زیست‌جهان

یکی از بارزترین پیامدها، سلطهٔ عقلانیت ابزاری بر ساحت‌های معنایی زنـدگی اسـت. علـوم انسانی مدرن با تـرویج رویکـرد پوزیتیویسـتی، تمنیـات و نیازهـای انسـانی را بـه متغیرهـای قابل‌اندازه‌گیری تقلیل داده است. این امر در فرهنگ عمومی منجر به نوعی مـادی‌گرایی پنهـان شده که در آن، حتی مفاهیمی چون اخلاق و ایثـار براسـاس منطـق سـود و هزینـه بـازتعریف می‌شوند. همان‌طور که در دیدگاه‌های منبعث از اندیشه‌های حسینی‌الهاشمی (۱۳۷۵) مشهود است، این دستگاه مدرن با جایگزینی نیازهای فطری با نیازهای مصنوعی، کنشگر را در چرخهٔ بی‌پایان تولید و مصرف گرفتار کرده و معنای زندگی را در برخورداری مادی خلاصه می‌کند.

نخستین پیامد عمیق عقلانیت ابـزاری در خـانواده، فـروریختن منطـق ایثـار و تحمـل و جایگزینی آن با منطق خروج و قطع رابطه است. در الگوی قدسی خانواده، تحمل سختی و وفاداری در بحران‌ها خود بخشی از رشد اخلاقی و معنوی تلقی می‌شود؛ امـا وقتـی روابـط خانوادگی در چهارچوب سود و زیان فهم می‌شوند، ادامهٔ زندگی مشترک یا حفـظ پیونـد بـا والدین و خویشاوندان، تا زمانی عقلانی است که صرفه داشته باشد. به‌محض آن‌کـه هزینـهٔ روانی، اقتصادی یا عاطفی از منافع ادراک‌شده پیشی بگیرد، جدایی و قطع رابطه به گزینه‌ای

منطقی بدل می‌شود. این جابه‌جایی آرام، تاب‌آوری خانواده در برابر بحران‌ها را به‌طور ساختاری کاهش می‌دهد و طلاق، قهر طولانی و فاصله‌گرفتن از والدین و فرزندان را به انتخابی عادی و نه شکست اخلاقی تبدیل می‌کند.

دومین پیامد، تبدیل محبت به سرمایهٔ عاطفی و مدیریت ابزاری احساسات است. در وضع سنتی، محبت، هم‌دلی و احترام، فضایل اخلاقی با ارزش ذاتی‌اند؛ اما در منطق ابزارگرای مدرن، عاطفه به منبعی قابل مدیریت و خرج‌شدن برای تثبیت رابطه و کسب بازخورد مطلوب تبدیل می‌شود. تکنیک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، اگر بدون افق اخلاقی و معنوی جذب شوند، احساسات را به ابزار بازی و معاملهٔ عاطفی فرو می‌کاهند. درنتیجه، محبت در خانواده به‌صورت مشروط و حساب‌گرانه عمل می‌کند. این امر اعتماد وجودی میان اعضا را فرسایش می‌دهد و روابط را ظاهراً صمیمی اما در عمق، استراتژیک و سطحی می‌سازد.

سومین پیامد، حاشیه‌رفتن غایات تربیتی-معنوی خانواده و تبدیل آن به پلتفرم موفقیت فردی است. خانواده که در سنت دینی و فرهنگی، میدان اصلی ساختن انسانِ اخلاقی و معنوی بود، تحت‌تأثیر عقلانیت ابزاری به سکویی برای موفقیت تحصیلی، شغلی و سبک زندگی مصرفی بدل می‌شود. والدگری خوب، بیشتر با خروجی‌های قابل‌سنجش (موفقیت آموزشی، مهارت‌ها، توان رقابت در بازار) سنجیده می‌شود تا با رشد فضایل اخلاقی و معنوی. حافظهٔ جمعی و تجربهٔ نسل‌ها جای خود را به محتواهای آموزشی و پروتکل‌های تربیتی می‌دهد و فرایند تربیت از یک رابطهٔ زنده و سلوکی به چک‌لیست‌های تکنیکی تقلیل می‌یابد. حاصل این جابه‌جایی، خانواده‌ای است که اعضایش را برای موفق‌بودن آماده می‌کند، اما پاسخ روشنی به پرسش برای چه زیستن نمی‌دهد؛ و همین، بستر اصلی شکل‌گیری بحران معنا در زیست‌جهان خانوادگی است.

بحران هویت و چندپارگی فرهنگی

بازتاب علوم انسانی مدرن در جامعهٔ در حال گذار، وقتی به سطح خانواده می‌رسد، از یک چندپارگی انتزاعی به بحران زیستهٔ روزمره تبدیل می‌شود. درون خانواده ایرانی، هم‌زمان دو منطق هویتی فعال است: ازیک‌سو، الگوهای روان‌شناسی و جامعه‌شناسی غربی که فردیت خودبنیاد، خودمراقبتی و تحقق خویشتن را تبلیغ می‌کنند؛ ازسوی‌دیگر، سنت دینی-فرهنگی که بر جمع‌محوری، پیوند نسلی و هویت متعالی (دینی-ملی) تأکید دارد. به تعبیر گیدنز (مقدس و قدرتی، ۱۳۸۳)، این وضعیت به بحران بازاندیشی منجر می‌شود؛ اما در سطح خانواده، این بحران نه‌فقط نظری، بلکه در نقش‌ها، روابط و تصمیم‌های حیاتی تجسم پیدا می‌کند:

نخست، در نسبت والد-فرزند، این دو منطق باهم برخورد می‌کنند. والدین ازیک‌سو انتظار دارند فرزند وفادار، متواضع و همراه خانواده باشد و میراث ارزشی و دینی را ادامه دهد؛ ازسوی‌دیگر، خودِ والدین تحت‌تأثیر ادبیات موفقیت فردی، فرزند را تشویق می‌کنند که برای خودش زندگی کند، وابسته نباشد و هویت مستقل بسازد. این دو پیام هم‌زمان، فرزند را در موقعیت دوگانه‌ای قرار می‌دهد: در خانه باید نقش عضو وفادار و متعهد به خانواده را بازی کند و در مدرسه، دانشگاه و شبکه‌های اجتماعی، باید فردی رقابت‌گر، خودمحور و برندشده باشد. نتیجه، شکل‌گیری نوعی هویت ترکیبی و ناپایدار است که در هر موقعیت، چهره‌ای متفاوت می‌پذیرد و درنهایت، به تضعیف احساس خودِ منسجم در نسل جدید خانواده‌ها می‌انجامد.

دوم، در رابطهٔ همسران، بحران بازاندیشی خود را به‌شکل تعارض در تعریف نقش نشان می‌دهد. زن و مرد، هم‌زمان در معرض گفتمان‌های متعارض‌اند: ادبیات برابری جنسیتی و مشارکت برابر، از آنان دو فرد مستقل و هم‌عرض می‌سازد؛ درحالی‌که سنت و مذهب، آنان را در چهارچوب نقش‌های مکمل، سلسله‌مراتبی و پیوندهای قدسی تعریف کرده است. این

دو تصویر، در سطح شعور و احساس هر دو طرف، هم‌زمان حضور دارند. زن بین هویت همسرِ شریک و فردِ خودمختار نوسان می‌کند؛ مرد بین نقش سرپرست سنتی و شریک برابر گرفتار می‌شود. این نوسان، به تولید سبک‌های رفتاری متناقض می‌انجامد: گاهی تأکید بر مشارکت و گفت‌وگو، گاهی رجعت به الگوهای اقتدارگرای سنتی؛ و این رفت‌وبرگشت، ثبات عاطفی و روانی رابطه را فرسایش می‌دهد.

سوم، این چندپارگی فرهنگی، انسجام درونی خانواده را به‌عنوان یک واحد هویتی تضعیف می‌کند. خانواده در گذشته نه‌فقط واحد زیستی و اقتصادی، بلکه حامل یک هویت روشن دینی-ملی بود؛ روایت‌های مشترک، مناسک، سبک زندگی و نظام ارزش‌ها، نسبتی نسبتاً پایدار میان اعضا ایجاد می‌کرد. در زیست‌جهان چندپارهٔ امروز، هر عضو خانواده می‌تواند هویت جداگانه‌ای در جهان‌های متکثر (کار، دانشگاه، شبکه‌های اجتماعی، گروه‌های دوستی) داشته باشد که لزوماً با هویت خانوادگی جمع نمی‌شود. درنتیجه، خانه به‌جای کانون هویت مشترک، بیشتر به نقطهٔ تلاقی هویت‌های متوازی تبدیل می‌شود؛ جایی که هرکس با پیش‌فرض‌ها و جهت‌گیری‌های خود حاضر است، اما کمتر یک «ما»ی متعالی شکل می‌گیرد. این وضعیت، احساس تعلق عمیق به خانواده، اعتماد نسلی و اصالت فرهنگی آن را در بلندمدت فرسایش داده و خانواده را به نهادی کارکردی (محل خواب و مصرف و مدیریت پروژه‌های فردی) تقلیل می‌دهد، بی‌آنکه بتواند معنای مشترک و جهت جمعی زیست اعضایش را تأمین کند.

دگرگونی نهاد خانواده: از میثاق قدسی به قرارداد اجتماعی

تحت‌تأثیر علوم انسانی مدرن، نهاد خانواده بیشترین بازتاب تغییر را تجربه کرده است. مکانیسم‌های الگوسازی و نرمال‌سازی مدرن، خانواده را از یک نهاد اخلاقی-تربیتی به یک واحد اقتصادی-رفاهی تبدیل کرده‌اند. پیامدهایی چون:

- کاهش نرخ باروری: در اثر غلبهٔ الگوی رفاه‌محور و توسعهٔ فردی که توسط نظریات جمعیت‌شناختی و اقتصادی مدرن تئوریزه شده است.
- تغییر نقش‌های جنسیتی: برآمده از مطالعات جنسیتی که پیوند میان کارکردهای طبیعی و نقش‌های اجتماعی را گسسته و منجر به بازتعریف ساختار قدرت در خانواده شده است.

این روند، در ایران نیز در قالب تأخیر در ازدواج، کاهش تمایل به فرزندآوری، افزایش خانواده‌های دوشغله و تضعیف نقش‌های سنتی پدرانه و مادرانه مشاهده می‌شود.

تکنیک‌زدگی و زوال حکمت عامیانه

داوری اردکانی (۱۴۰۱) با اشاره به سلطهٔ تکنیک، بازتاب علوم انسانی را در تبدیل‌شدن انسان به پیچ‌ومهرهٔ نظم مدرن می‌بیند. در فرهنگ عمومی، این پیامد به‌صورت زوال حکمت عملی و جایگزینی آن با تخصص‌گرایی افراطی بروز یافته است. مردم برای کوچک‌ترین مسائل زیستی (از تربیت فرزند تا انتخاب سبک زندگی)، به‌جای رجوع به ریشه‌های حکمی، به کارشناسان وابسته‌اند؛ این امر منجر به نوعی خلع سلاح فرهنگی شده که در آن دانش عامه اعتبار خود را در برابر دانش تخصصی وارداتی از دست داده است.

نخستین پیامد این وضعیت، بی‌اعتبارشدن خرد نسلی خانواده است. امروز، تحت سلطهٔ تکنیک، این ذخیرهٔ حکمت به‌صورت سیستماتیک بی‌اعتبار می‌شود: توصیهٔ نسل قبلی احساسی و غیرعلمی تلقی می‌شود و دانش معتبر در انحصار روان‌شناس، مشاور، کوچ، مربی تربیتی و متخصصان سبک زندگی قرار می‌گیرد. نتیجه، نوعی خلع سلاح فرهنگی خانواده است: خانواده ابزار درونیِ حکمت و تشخیص را از دست می‌دهد و در هر بحران، به‌جای فعال‌کردن عقل جمعی و تجربهٔ خود، به بیرون نگاه می‌کند.

پیامد دوم، فرمولی‌شدن روابط خانوادگی و تبدیل زیست عاطفی به پروژهٔ اجرای تکنیک‌ها

است. ادبیات تخصصیِ رایج (کتاب‌ها، دوره‌ها، پادکست‌های روان‌شناسی و تربیتی) روابط همسران و والد-فرزند را در قالب مجموعه‌ای از مهارت‌ها و تکنیک‌ها کدگذاری می‌کند: ده راه برای ارتباط مؤثر، پنج تکنیک مدیریت خشم، هفت اصل تربیت موفق و.... اگرچه این ابزارها می‌توانند در جای خود مفید باشند، اما وقتی جایگزین سلوک اخلاقی و رابطهٔ زندهٔ معنوی شوند، عملاً خانواده را به میدان اجرای دستورالعمل‌ها بدل می‌کنند.

سومین پیامد، بازطراحی نقش والدین از مربی حکیم به مجری پروتکل‌های تربیتی است. در منطق سنتی، والدین مسئول تربیت اخلاقی-معنوی و انتقال حافظهٔ جمعی‌اند؛ یعنی نقش‌شان قبل از هرچیز حکیمانه است: تشخیص، تمییز، تلطیف، تذکر. در منطق تکنیک‌زده، والد بیش‌تر به کاربر سیستم تربیتی تبدیل می‌شود که باید مجموعه‌ای از توصیه‌های علمی را درست اجرا کند. شکست تربیتی، نه به فقدان حکمت، بلکه به اشتباه در اجرای تکنیک‌ها نسبت داده می‌شود؛ و موفقیت تربیتی هم به درست انجام‌دادن دستورالعمل‌ها. این جابه‌جایی، دو پیامد عمیق دارد: ازیک‌سو، احساس کفایت در والدین کاهش می‌یابد و آنان خود را بدون متخصص ناکافی‌بینند؛ ازسوی‌دیگر، فرزند نیز به‌تدریج والد را نه به‌عنوان منبع حکمت و شخصیت، بلکه به‌عنوان مجری قابل‌خطای یک سیستم آموزشی ادراک می‌کند. این درک، اقتدار اخلاقی والد را تضعیف و رابطهٔ تربیتی را به رابطهٔ ارائه‌دهندهٔ سرویس و گیرندهٔ سرویس نزدیک می‌کند.

در مجموع، سلطهٔ تکنیک در خانواده صرفاً به افزایش مراجعه به مشاور ختم نمی‌شود؛ بلکه ساختار معنایی نهاد خانواده را تغییر می‌دهد: خانواده از یک محفل حکمت و تجربهٔ زیسته به سایت اجرای نسخه‌های تخصصی تبدیل می‌شود. این خلع سلاح فرهنگی، خانواده را در برابر بحران‌ها وابسته‌تر، در تربیت فرزندان ناامن‌تر و در بازتولید سنتِ اخلاقی-معنوی، ناتوان‌تر می‌سازد.

برساخت نیازهای کاذب و بحران زیست‌محیطی

علوم انسانی مدرن، با تئوریزه‌کردن مدل‌های توسعهٔ بی‌محابا و غلبه بر طبیعت، در عمل نظام نیازها را به‌گونه‌ای بازطراحی کرده که مصرف‌گرایی از سطح یک رفتار، به سطح ارزش هویتی ارتقا یافته است. در این چهارچوب، خانواده دیگر تنها یک واحد زیستی و تربیتی نیست، بلکه به واحدی برای مصرف و نمایش تبدیل می‌شود؛ موفقیت خانوادگی بیش از آن‌که با کیفیت روابط، سطح اخلاق و عمق معنویت سنجیده شود، با شاخص‌هایی چون سبک زندگی پرهزینه، دارایی‌های قابل نمایش، نوع مسکن، الگوی سفر و برندهای مصرفی تعریف می‌گردد. این جابه‌جایی معنایی، مرکز ثقل هویت خانواده را از بودن به داشتن منتقل کرده و آن را وارد مسابقه‌ای دائمی برای ارتقای سطح مصرف و حفظ شأن نمادین در برابر سایر خانواده‌ها می‌سازد.

این منطق مصرف‌گرایانه، در سطح زیست روزمره، پیامدهای روانی و تربیتی عمیقی برای اعضای خانواده به‌همراه دارد. طراحی فزایندهٔ نیازهای جدید، همراه با مقایسهٔ مستمر با دیگران، نوعی ولع مادی و نارضایتی مزمن ایجاد می‌کند که فشار اقتصادی، اضطراب و تعارضات همسران بر سر شیوهٔ خرج‌کردن و سطح زندگی را تشدید می‌نماید. والدین برای تأمین سبک زندگی مصرفی، ناگزیر به اشتغال افراطی و فرسودگی بیشتر می‌شوند، درحالی‌که زمان و انرژی آنان برای رابطهٔ عاطفی و تربیت فرزندان کاهش می‌یابد. ازسوی‌دیگر، فرزندان از سنین پایین در معرض تربیت مصرفی قرار گرفته و به مصرف‌کنندگان کوچک و برند خانوادگی تبدیل می‌شوند؛ هویت آنان نه حول فضیلت‌ها و معنویت، بلکه حول داشته‌ها، لذت‌های آنی و قابلیت نمایش شکل می‌گیرد و خانواده با سرمایه‌گذاری مصرفی بر کودک، جایگاه خود را در سلسله‌مراتب نمادین جامعه تثبیت می‌کند.

در سطحی عمیق‌تر، این الگوی توسعهٔ مبتنی بر استثمار طبیعت، خانواده را هم به قربانی و هم به عامل تخریب زیست‌محیطی بدل کرده است. الگوی مصرف بی‌محابا در حوزهٔ انرژی، آب، مواد و سفر، و گسست معنوی از طبیعت به‌عنوان عرصهٔ آیت و تأمل، وجدان اخلاقی خانواده را نسبت به پیامدهای زیست‌محیطی رفتار خود تضعیف می‌کند؛ درنتیجه، خانواده درحالی پیامدهای آلودگی، کاهش کیفیت سلامت و بحران‌های اکولوژیک را تجربه می‌کند که خود، ناخواسته، در بازتولید این وضعیت مشارکت دارد. بدین‌سان، علوم انسانی مدرن با تثبیت مصرف‌گرایی به‌مثابه ارزش هویتی، خانواده را از کانون مقاومت در برابر منطق مادی‌گرای توسعه به واحد اجرایی‌سازی این منطق تبدیل کرده و بدین ترتیب، تعارضی بنیادین میان مبانی انسان‌شناختی مادی و غایات معنوی-اخلاقی نهاد خانواده ایرانی پدید آورده است.

بنابراین پیامدهای علوم انسانی مدرن در فرهنگ عمومی، فراتر از یک تغییر ساده در سلیقه‌هاست؛ این پیامدها نشان‌دهندهٔ یک جایگزینی پارادایمیک هستند که در آن، انسان موحد و کل‌نگر، جای خود را به انسان تک‌ساحتی مدرن می‌دهد. این فرآیند هرچند در کوتاه‌مدت به نظم‌بخشی بوروکراتیک و رفاه ظاهری منجر شده، اما در میان‌مدت، بحران‌های عمیقی چون تنهایی فردی، فروپاشی اخلاقی و بحران معنا را در پی داشته است.

توجه به این نکته ضروری است که اگرچه نفوذ علوم انسانی مدرن چالش‌های هویتی و ساختاری عمیقی برای نهاد خانواده در ایران به همراه داشته است، اما رویکرد علمی ایجاب می‌کند که کارکردهای ایجابی و توسعه‌ای این دانش نیز نادیده گرفته نشود. علوم انسانی مدرن، به‌ویژه در حوزه‌هایی مثل مددکاری اجتماعی و یا مشاوره توانسته است ابزارهای خودمراقبتی، مفاهیم کلیدی جهت پیشگیری و کاهش خشونت‌های خانگی سنتی و مهارت‌های گفتگوی مؤثر (ارتباط بدون خشونت) را به فرهنگ عمومی تزریق کند. این

دانش با ارتقای آگاهی حقوقی زنان و جوانان، به تعدیل روابط استبدادی درون خانواده‌های سنتی کمک کرده و بستری برای به‌رسمیت‌شناسی فردیت اعضا فراهم نموده است. بنابراین، چالش اصلی نه نفی مطلق این دستاوردها، بلکه تعارض میان مبانی انسان‌شناختی مادی این علوم با ساختار هویتی و غایات متعالی خانواده ایرانی است که منجر به تعارض نقش‌ها و بحران معنا در زیست‌جهان کنشگران می‌گردد.

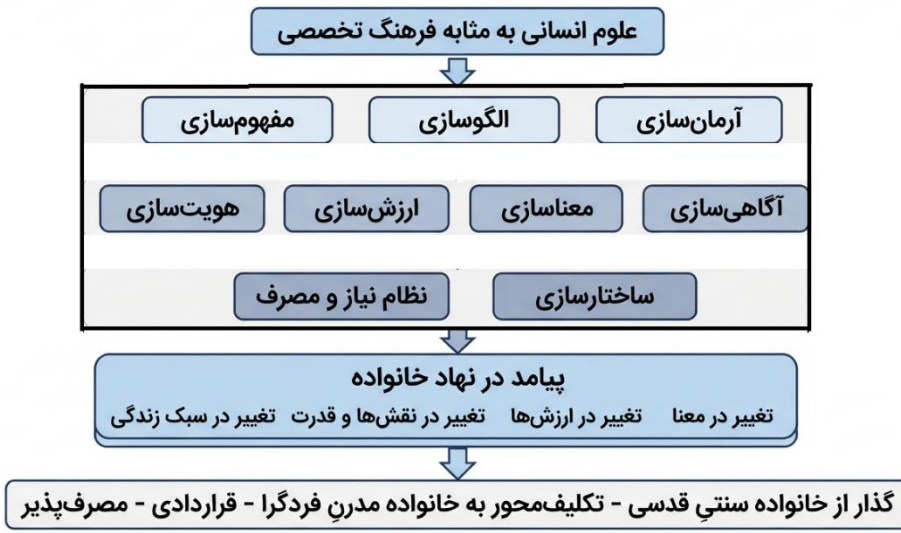

شکل ۱. الگوواره تأثیر علوم انسانی بر نهاد خانواده

۷. بحث و نتیجه گیری

تحلیل انجام‌شده در این مقاله نشان داد که تحولات خانواده در ایران را نمی‌توان صرفاً با شاخص‌های جمعیت‌شناختی یا تغییرات حقوقی توضیح داد؛ بلکه باید آن را در افق گسترده‌تر تحول گفتمان علوم انسانی و اندیشه ترقی فهم کرد. ورود مفاهیم مدرن به ایران، به‌ویژه از مجرای دانشگاه و سیاست‌گذاری فرهنگی، نه‌تنها الگوهای رفتاری، بلکه

چهارچوب‌های ادراکی نخبگان و سیاست‌گذاران را دگرگون ساخت. در این فرآیند، اندیشه ترقی از یک نظریه اقتصادی فراتر رفت و به نوعی آیین معرفتی بدل شد که تاریخ و جامعه ایرانی را بر محور یک روایت خطی از سنت به مدرنیته صورت‌بندی می‌کرد. در این روایت، هر آنچه با شاخص‌های غربی پیشرفت -همچون سکولاریزاسیون، فردگرایی و کوچک‌شدن خانواده- همسو نبود، به‌مثابه نشانه عقب‌ماندگی تلقی شد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علوم انسانی در ایران، به‌جای تولید الگوهای بومی نظری، عمدتاً نقش واسطه انتقال گفتمان‌های مدرنیستی را ایفا کرده است. این امر شکافی معرفتی میان نخبگان دانشگاهی -که حامل و مروج ایدئولوژی توسعه بودند ـــ و بدنه اجتماعی ـــ که همچنان به الگوهای خویشاوندی و سنت‌های فرهنگی پایبند بود- پدید آورد. پیامد این وضعیت، شکل‌گیری نوعی سیاست‌گذاری فرهنگی تکنوکراتیک بود که در آن، خانواده نه به‌عنوان کانون معنا و هویت، بلکه به‌مثابه متغیری در معادله توسعه دیده شد. اصلاحات حقوقی، بازتعریف نقش‌های جنسیتی و ترویج اشتغال زنان، بیش از آنکه بر مبنای بازاندیشی در حکمت اجتماعی بومی باشد، در چهارچوب انطباق با استانداردهای جهانی توسعه سامان یافت.

در سطح نظری، نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که عقلانیت مسلط بر این روند، همان عقلانیت ابزاری است؛ عقلانیتی که با طبیعی‌سازی فردگرایی و برابری مکانیکی، خانواده را از نهادی مبتنی بر تعهد اخلاقی و پیوندهای فراتبادلی، به عرصه‌ای قراردادی و محاسبه‌گرانه تبدیل می‌کند. در این چهارچوب، سرمایه عاطفی و اخلاقی خانواده به‌تدریج در منطق بازار ادغام شده و ارزش‌های خانوادگی در ترازوی کارآمدی اقتصادی سنجیده می‌شوند. این همان نقطه‌ای است که می‌توان از تکنوکراتی‌شدن فرهنگ سخن گفت: فرایندی که در آن، روابط انسانی به زبان شاخص، بهره‌وری و کارکرد تقلیل می‌یابد.

بااین‌حال، وضعیت ایران را نمی‌توان با الگوی یک گذار خطی و حتمی به مدرنیته توضیح داد. شواهد نشان می‌دهد که خانواده ایرانی در موقعیتی بینابینی قرار دارد: ازیک‌سو، فشار ساختاری نهادهای آموزشی، رسانه‌ای و اداری برای مدرن‌سازی روابط خانوادگی محسوس است؛ و ازسوی‌دیگر، پیوندهای خویشاوندی، سرمایه نمادین دین و عاملیت فرهنگی جامعه، مانع از استحاله کامل ساختار سنتی شده‌اند. از این‌رو، روایت فروپاشی قطعی یا استمرار کامل، هر دو تقلیل‌گرایانه‌اند. آنچه مشاهده می‌شود، ترکیبی از مقاومت، بازتفسیر و سازگاری گزینشی است.

براین‌اساس، برون‌رفت از چالش‌های کنونی خانواده -ازجمله کاهش باروری، تعارض نقش‌ها و بحران معنا- صرفاً از مسیر سیاست‌های اداری یا بسته‌های حمایتی اقتصادی ممکن نیست. نخست، ضروری است نقدی معرفت‌شناختی بر علوم انسانی رایج صورت گیرد؛ نقدی که مفاهیمی چون توسعه، برابری و پیشرفت را در نسبت با زمینه تاریخی و نظام ارزشی بومی بازخوانی کند و از انفعال نظری در برابر الگوهای ترجمه‌ای فاصله بگیرد. دوم، سیاست‌گذاری اجتماعی باید به‌جای تقلیل خانواده به مصرف‌کننده خدمات تخصصی، بر توانمندسازی عاملیت خانوادگی و تقویت کارکرد معنابخش و اخلاقی آن تمرکز کند.

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که علوم انسانی مدرن در ایران، دانشی خنثی نبوده، بلکه نیرویی شکل‌دهنده به نظم اجتماعی و بازتعریف‌کننده نهاد خانواده بوده است. تداوم این مسیر بدون بازاندیشی انتقادی، می‌تواند به استحاله تدریجی بنیان‌های هویتی جامعه بینجامد. راه‌حل، نه نفی علم و نه بازگشت نوستالژیک به گذشته، بلکه تولید علوم انسانی‌ای است که ضمن بهره‌گیری از دستاوردهای جهانی، در افق هویت تاریخی و مسئولیت اجتماعی جامعه ایرانی ریشه داشته باشد؛ دانشی که خانواده را نه صرفاً نهادی کارکردی، بلکه کانون پیوند اخلاق، معنا و تعالی انسانی بازتعریف کند.

کتابنامه

۱. بلیکی، ن. (۱۳۹۳). **طراحی پژوهش اجتماعی** (ه. صبوری، مترجم). تهران: نشر نی.

۲. داوری اردکانی، ر. (۱۴۰۱). **تکنولوژی و زبان**. تهران: نشر ساقی.

۳. حسینی‌الهاشمی، س. م. (۱۳۷۵). **مبانی فرهنگ مدرن**. ج ۱. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.

۴. لش، ک. (۱۳۸۰). **فرهنگ خودشیفتگی: زندگی آمریکایی در عصر کاهش انتظارات** (س. درویش قانع، مترجم). تهران: بلوا.

۵. لوپز، ج.، و اسکات، ج. (۱۳۹۱). **ساختار اجتماعی** (ح. چاوشیان، مترجم). تهران: نشر نگاه معاصر.

۶. مقدس، ع. ا.، و قدرتی، م. (۱۳۸۳). **جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر تغییرات ساختاری**. تهران: انتشارات علم.

۷. صف‌آرا، ز.، و سلم‌آبادی، م. (۱۳۹۸). **روان‌شناسی خانواده و تحولات زیست‌جهان**. تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.

۸. احمدی، و.، قاسمی، و.، و کاظمی‌پور، ش. (۱۳۹۱). بررسی نقش گذار جمعیتی در تغییرات جامعه‌شناختی خانواده. **مجله مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان**، ۸۱ (۱)، ۱-۱۰۲.

۹. آزاد ارمکی، ت. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی خانواده ایرانی. تهران: سمت.

۱۰. آزاد ارمکی، ت.، زند، م.، و جزائی، ط. (۱۳۸۱). روند تغییرات فرهنگی‌اجتماعی تهرانی‌ها طی سه نسل. **فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)**، ۴۴-۴۵، ۱-۲۴.

۱۱. آزاد ارمکی، ت.، و ملکی، ا. (۱۳۸۵). تحلیل ارزش‌های سنتی و مدرن در سطوح خرد و کلان. **نامه علوم اجتماعی**، ۳۰، ۹۷-۱۲۱.

۱۲. عباسزاده، م.، سعیدی عطایی، ح.، و افشاری، ز. (۱۳۹۴). مطالعه برخی عوامل جریان مدرنیته مؤثر بر گرایش زنان به طلاق. **پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران**، ۴ (۱).

۱۳. جلایی‌پور، ح. ر. (۱۳۸۵). چرا خانواده مدنی در ایران رهایی‌بخش است؟ **مجله زنان**، ۱۳۰.

۱۴. جمشیدی‌ها، غ.، صادقی فسایی، س.، و لولاآور، م. (۱۳۹۲). نگرش جامعه‌شناختی بر تأثیر فرهنگ مدرن از نظر جنسیتی در تحولات خانواده در تهران. **زن در فرهنگ و هنر**، ۵ (۲)، ۱۸۳-۱۹۸.

۱۵. جوکار، م. (۱۳۹۱). گذری کوتاه بر تأثیر مدرنیسم بر خانواده با تأکید بر خانواده ایرانی. **کتاب اندیشه‌های راهبردی زن و خانواده**، ۸۷۹-۹۰۲.

۱۶. خانعلی‌زاده بنا، م. (۱۳۸۹). **بررسی جامعه‌شناختی ساختار و شیوه‌های اعمال قدرت در خانواده با تأکید بر جنسیت**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۱۷. حسینی‌الهاشمی، س. م. (۱۳۷۵). **مبانی فرهنگ مدرن و فرآیند تحول نهادی (تقریرات دروس فرهنگستان علوم اسلامی)**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۱۸. زاهد، س. س.، جاجرمی‌زاده، م. و تقوی، س. م. (۱۳۹۲). فرهنگ به‌مثابهٔ رسانه‌ای بین اراده و عمل جمعی (مطالعهٔ تطبیقی فرهنگ اسلامی و سکولار). **مطالعات بین‌رشته‌ای در رسانه و فرهنگ**، ۳(۲)، ۵۵-۶۶.

۱۹. سرایی، ح. (۱۳۸۶). تداوم و تغییر خانواده ایرانی در جریان گذار جمعیتی. **نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران**، ۲، ۳۷-۶۰.

۲۰. شالباف، ع. (۱۳۸۰). **بررسی تأثیر تحصیلات زن بر توزیع قدرت در خانواده**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۲۱. شکربیگی، ع. (۱۳۹۰). **مدرن‌گرایی و سرمایه اجتماعی خانواده: درآمدی بر جامعه‌شناسی خانواده در ایران**. تهران: جامعه‌شناسان.

۲۲. شکوری، ع.، و آزاد ارمکی، ت. (۱۳۸۱). مدرنیته و خانواده تهرانی. **مجله علمی‌پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**، ۲ (۳۰-۳۱)، ۲۴۵-۲۶۸.

۲۳. شوماخر، ا. اف. (۱۳۸۸). **راهنمای حیرت‌زدگان** (ش. دهقانی، مترجم). تهران: انتشارات اطلاعات.

۲۴. صادقی فسایی، س.، و عرفان‌منش، ا. (۱۳۹۲). تحلیل جامعه‌شناختی تأثیرات مدرن‌شدن بر خانواده ایرانی و ضرورت تدوین الگوی ایرانی‌اسلامی. **زن در فرهنگ و هنر**، ۵ (۱)، ۶۳-۸۴.

۲۵. صدیق سروستانی، ر. (۱۳۸۶). **آیا خانواده ایرانی در بحران است؟ حورا**، (۲۵).

۲۶. فرهمند، م.، خرمپور، ی.، پارسائیان، ز.، و ماندگاری، ف. (۱۳۹۳). تأثیر مؤلفه‌های نوگرایی در حمایت خویشاوندی خانواده‌های شهر یزد. **فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران**، ۷ (۳)، ۱۴۹-۱۷۷.

۲۷. فتاحی مفرح، م. (۱۳۷۹). **بررسی وضعیت خشونت نسبت به زنان در خانواده‌های ایرانی**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۲۸. فروغیان، ش. (۱۳۵۳). **خانواده دوره قاجاریه**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۲۹. لاجوردی، ه. (۱۳۷۶). **ساختار قدرت در خانواده**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۳۰. ساروخانی، م. (۱۳۷۵). **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده**. تهران: سروش.

۳۱. قانعی‌راد، م.، و خسروخاور، ف. (۱۳۸۵). نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختـران بـه دانشگاه‌ها. **زن در توسعه و سیاست**، ۴ (۴)، ۱۱۵-۱۳۸.

32. Abbasi-Shavazi, M. J., & McDonald, P. (2008). **Family change in Iran: Religion, revolution, and the state**. Routledge.

33. Daymon, C., & Holloway, I. (2005). **Qualitative research methods in public relations and marketing communications**. Routledge.

34. Dreyfus, H. L., & Rabinow, P. (1983). **Michel Foucault: Beyond structuralism and hermeneutics**. University of Chicago Press.